

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۳، مرکز فقهی ائمه اطهار (سلام الله علیهم)، نشست ۱۸ فقه سیاسی، تفاوت وکالت و نصب از سوی امام معصوم و فقیه.

مقدمه

این مسئله از قدیم در کتابها مطرح بوده است و ندیدم بزرگوارانی که وارد فقه سیاسی شدن اند این مسئله را بیان کنند. در شریعت - بلکه جهان، به دلیل انسانی بودن این موضوع - نهادهایی نظیر وکالت و تولیت و نصب وجود دارد. ائمه ما در شهرها وکلایی داشته اند؛ مثل امام کاظم (ع) و در غیر امام نیز مانند وکلایی که برخی مراجع در شهرهای مختلف دارند. تولیت نیز مثل آنکه شخصی اکبر فرزندان ذکورش را تولیت آنچه وقت کرده می‌کند. نصب نیز مانند امام صادق (ع) که با شرایطی فقها را نصب کرده است.^۱ مسئله آن است که آیا هنگامی که موکل یا تولیت‌دهنده یا نصب‌کننده دچار فوت یا شبه آن - مثل کما و بیهوشی - شود، این نهادها باطل می‌شوند یا خیر؟

جواهرالکلام

دو دیدگاه شیخ طوسی

این مسئله پیچیده است و بزرگی همانند شیخ طوسی دو نظر کاملاً متفاوت داده است.^۲ در جواهرالکلام آمده است: "إذا مات الامام عليه السلام قال الشيخ: الذي يقتضيه مذهبنا انعزال القضاة أجمع؛ لأنهم نوابه وولایتهم فرع وولایتهم، فإذا زال الأصل زال الفرع، فإن أمر كل عصر إلى إمام ذلك العصر. وقال في المبسوط: لا ینعزلون، لأن وولایتهم ثبتت شرعاً بتولیتهم؛ فلا تزول بموته للأصل المؤید بما فی الانعزال من الضرر العام اللاحق للخلق بخلو البلدان من الحکام إلى أن یجدد الامام اللاحق نواباً فتعطل المصالح."^۳؛ ایشان در فرع اول میان ولایت امام و ولایت قضات، اصل و فرع و تبعیت فرض می‌کند در حالی که در مبسوط می‌گوید

^۱ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۰۰: ینظران إلى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فليرضوا به حاكماً فإنني قد جعلته عليكم حاكماً.

^۲ مبسوط، ج ۸، ص ۱۲۷.

^۳ جواهرالکلام، ج ۴۰، ص ۶۴.

ولایت امام علت حدوث ولایت برای قضات است، ولی مبقیه نیست که با موت امام باطل شود؛ به این ادله که اگر نوبت به اصل برسد، اقتضای اصل این است و همچنین انعزال قضات پس از موت امام موجب تعطیلی مصالح است تا زمانی که امام بعدی نواب بعدی را قرار دهد.

دیدگاه شهید ثانی در مسالک

در مسالک آمده است: "بل فی المسالک ((قد یقده هذا فی ولایة الفقیه حال الغیبة بأن الامام الذی قد جعله قاضیا وحاکما قد مات فیجری فی حکمه الخلاف المذكور - ثم قال - : إلا أن الأصحاب مطبقون علی استمرار تلك التولية، فإنها لیست کالتولية الخاصة، بل حکم بمضمونه فان إعلامه بكونه من أهل الولاية علی ذلك کإعلامه بكون العدل مقبول الشهادة، وكذا الید مقبول الخبر، وغير ذلك، وفيه بحث)) قلت: وجه البحث ظهور الأدلة فی كونه إنشاء نصب منه، بل هو کاد یک ون صریح قوله علیه السلام: ((فانی جعلته قاضیا وحاکما)) لا أنه مجرد إعلام، وكيف یكون إعلاما وقد عرفت الاحتیاج إلى إنشاء النصب والاذن. "؛ در مسالک میگوید اگر شما قائل به نظریه اول شیخ طوسی شوی، قهراً ولایت فقیه در زمان غیبت نیز باطل می‌گردد؛ از آن طرف اجماع داریم بر استمرار تولیت آغاز شده در زمان امام صادق(ع). در نهایت ایشان میگوید یک بحث اعلام (خبر) است و یک بحث انشا (نصب) است؛ اگر بگوییم امام صادق(ع) و ائمه اعلام کرده‌اند حکم قاضی که دارای فلان شرایط است، نافذ است - مثل اعلام حجت بودن قول ذوالید - پس از موت امام باطل نمی‌شود. شهید ثانی به این قول اشکال می‌کند؛ صاحب جواهر در توضیح اشکال میگوید بحث ما، بحث انشا و نصب است، نه اعلام.

دیدگاه صاحب جواهر

"نعم قد یقال فی دفعه - مضافاً إلى ما سمعته من النص علی نصبه من صاحب الزمان روحی له الفداء - : إن إمام العدل له النصب فی الأزمنة المتأخرة عن زمان موته، فان الزمان بأجمعه لجمیعهم ومعصومون عن الخطأ، ولا ینطقون عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی، وهذا الفرع إنما ذكره العامة علی أصولهم فی أئمتهم المنصوبین من قبلهم لا من ربهم بخلاف أئمتنا علیهم السلام الذین هم أولیاءنا أحياء وأمواتا، وإنما ینعزل نوابهم بالموت حیث تكون التولية منهم مقیده بذلك ولو بظاهر الحال، لا لانقطاع ولایتهم بالموت، فإذا كانت من أحدهم علی الاستدامة صریحاً أو ظاهراً فلا إشکال فی عدم الانعزال، ومنه نصب الصادق علیه السلام لكل من عرف حلالهم وحرالمهم الظاهر بل الصریح فی ذلك، فیمضی حیئنذ حکمه ولو بعد

موته فی زمن الامام الآخر المعبر فی الحقیقة عن الأول، فإن حکمهم واحد وأمرهم واحد، كما هو معلوم من أصول الشیعة، بل هو من ضروریات مذهبهم.^۴

صاحب جواهر دو توجیه برای این قول بیان می‌کند؛ توجیه اول نصب از سوی امام زمان (عج) است. توجیه دوم آنکه بگوییم امام چه در حال حیات چه در حال ممات، ولایت دارد و نصب امام با غیر امام متفاوت است؛ اثر ولایت دائمی امام نیز عدم بطلان نصب‌های ایشان است؛ بنابراین غلط است که بگوییم امر هر عصر باید به امام زمان آن عصر ارجاع داده شود و نظریه اول شیخ طوسی را موافق با نظریه اهل سنت می‌داند.

العروة الوثقی

در مسئله پنجاه و یکم عروه آمده است: "المأذون والوكیل عن المجتهد فی التصرف فی الأوقاف أو فی أموال القُصّر ینعزل بموت المجتهد، بخلاف المنصوب من قبله، كما إذا نصبه متولياً للوقف أو قیماً علی القُصّر، فإنه لا تبطل توليته وقيومته علی الأظهر؛" وکیل یا مأذون از جانب مجتهد در تصرفات در اوقاف و سهم امام و كفارات و مصرف اینها و... با فوت مجتهد عزل می‌شوند؛ اما اگر بحث صرف اذن وکالت نیست، بلکه بحث نصب و تولیت باشد با فوت مجتهد باطل نمی‌شود. بحث بعدی در فرق بین تولیت و نصب با وکالت و اذن است.

^۴ همان، ص ۶۵.